

بازسازی معنایی هژمونی زبان فارسی و تقابل آن با زبان «هویت» های فرهنگی موازی ایرانی؛

مطالعه موردی دانشجویان فارس زبان

هیوا روزه‌لات

”

هویت نقش «معناسازی» را چه در سطح فردی و چه سطح اجتماعی بر عهده دارد. به این تعبیر هویت مفهومی است که دنیای درونی یا شخصی را با فضای جمعی اشکال فرهنگی و روابط اجتماعی ترکیب می‌کند. هویت‌ها معناهای کلیدی هستند که ذهنیت افراد را شکل می‌دهند و مردم به واسطه آنها نسبت به رویدادها و تحولات زندگی خود حساس می‌شوند. بنابراین، هویت مربوط به ذهنیت مشابهی است که با فرد دیگری دارد.

“

مقدمه و طرح مسئله

جمعیت ایران ترکیب متنوعی از گروه‌های قومی است، اما تفکیک محدوده‌های جمعیتی و فرهنگی این گروه‌ها، همواره نژاد، زبان، دین یا مذهب نبوده است. این گروه‌های قومی هر کدام در فرهنگ آداب و رسوم، زبان و دین یا مذهب دارای تفاوت‌هایی با یکدیگر هستند. (ازکیا، ۱۳۷۴) پرواند ابراهامیان تنوع فرهنگی - هویتی را بر اساس عنصر زبان از گذشته و تداوم آن در زمان حال را به خوبی توصیف کرده است؛ «ایران پیش از سده بیستم چون امروز سرزمین دارای تنوع زبانی بود. در فلات مرکزی جمعیت شهری به زبان فارسی صحبت می‌کرد. روستاییان به فارسی، بختیاری، لری یا ارمنی، کوچروها به بختیاری، قشقایی، بلوچی، عربی یا ممسنی سخن می‌گفتند. در استان‌های کرانه خزر روستاییان به گیلکی، تالشی، یا مازندرانی، شهرنشینان به فارسی و ترکی آذری؛ کوچروها به کردی یا ترکی حرف می‌زدند. ساکنان آذربایجان عموماً به آذری تکلم می‌کردند اما در بعضی مناطق سکنه تات و ارمنی، و عشایر کرد، شاهسون، ترکمن، افشار، و قره‌داغی نیز وجود داشتند. استان‌های غربی غالباً شامل قبایل کرد، لر و عرب بود و در بعضی نقاط نیز قبایل افشار، آذری، فارس، بیات، گورانی، و آسوری سکونت داشتند. علاوه بر آن سکنه بسیاری از دره‌های کردنشین، گویش کردی خاص خود را به کار می‌بردند. استان‌های جنوب شرقی شامل قبایل بلوچ، عرب، افغان، افشار، کرد و نوشیروانی بود. بالاخره در مناطق شمال شرقی فارسها، آذریها، ترکمنها، کردها، اعراب، شاهسونها، افشارها، جمشیدیه‌ها، تاجیکها، افغان‌ها، قاجارها، هزاره‌ها، بیاتها و بلوچها می‌زیستند.» (ابراهامیان، ۱۳۷۷: ۱۴)

گفتمان تک‌ساحتی همه تفاوت‌های فرهنگی - هویتی را در راستای یک هویت ویژه بدون داشتن قابلیت فراگیری آن، نادیده

گرفته و یک هویت قومی را بر سایر هویت‌ها تحمیل کرده و تمایزات هویتی را غامدانه نابود می‌کند. گفتمان ناسیونالیسم تک‌ساحتی ریشه در دوره پهلوی اول دارد. ناسیونالیسم متقدم یا تک‌ساحتی بر ستون زبان فارسی بنیاد گذاشته شد. «ترویج زبان فارسی، به عنوان یکی از ملزومات اساسی و بنیادین در آرمان ایجاد ملتی واحد، سیاستی بود که در دوره پهلوی اول از سوی روشنفکران و دولت‌مردان اتخاذ شد و با جدیت تمام در طول این دوره دنبال شد... تأسیس و گسترش مدارس جدید از مهم‌ترین ابزارهای دولت پهلوی اول در پروژه ملت‌سازی بود و سیاست کلی آموزشی جدید نیز فارسی‌سازی اقلیت‌های زبانی بود.» (رسولی، ۱۳۹۵)

بدین وسیله و در چارچوب این گفتمان ایرانی‌ت با فارسی‌ت یکسان پنداشته شده و اولین قدم‌ها برای عملیاتی شدن ایده همسان‌سازی در پهنه‌ی جغرافیایی ایران شروع شد. ابزار اصلی سیاست همسان‌سازی در دوره پهلوی اول توسعه مدارس در مناطق غیر فارسی بود. با اینکه به نظر می‌رسد بین ایرانی‌ت و فارسی‌ت به لحاظ منطقی تفاوت وجود دارد، با این حال ایده «ایرانی‌ت مساوی است با فارسی‌ت» سنگ بنای ناسیونالیسم مدرن و تک‌ساحتی محسوب می‌شود.

در عصر مدرن یا به تعبیر برخی اندیشمندان پست مدرن با کمرنگ‌شدن برخی از مؤلفه‌های سازنده‌ی هویت ملی نظیر تاریخ اسطوره‌ای، خاطرات تاریخی مشترک، نژاد، پهنه‌ی جغرافیایی مشترک و همچنین فروپاشی کلان روایت‌ها، مولفه‌ی هویت‌ساز زبان، اهمیت دو چندان یافته است. فرایند جهانی‌شدن و انتشار سریع عناصر فرهنگی و هویتی، و همچنین تأکید بر سیالیت عناصر فرهنگی و فشرده‌ی زمان و مکان، هویت‌های ذات‌گرای کلاسیک را با چالش‌ها و مخاطرات جدی مواجه ساخته است. شرایط ذکر شده

باعث شده است تا دولت-ملت‌های کلاسیک، تلاش زیادی را برای بازسازی استیلای فرهنگ و زبان واحد انجام می‌دهند. نخبگان قدرت و ملی‌گرایان افراطی با برجسته‌سازی عنصر زبان تلاش می‌کنند تا زبان از قالب صرف کارکرد ارتباطی خارج شده و به یک عنصر اساسی هویت‌ساز تبدیل شود. هرچند وجود زبان مشترک در جوامع چند قومی جهت تسهیل ارتباطات و تعامل بین اقوام مختلف در یک پهنه‌ی جغرافیایی مشترک، تا حدودی امری پذیرفته و منطقی به نظر می‌رسد، اما تدوین هویت عام و ملی بر مبنای آن باعث می‌شود هویت‌های موازی کاملاً مغفول شده و زمینه استحاله آنها را فراهم می‌کند. نخبگان قدرت، این هویت تولید شده و تخمیلی را تا حد یک امر مقدس و استعلایی ارتقا داده و گویشوران زبان مسلط، زبان خود را دربردارنده‌ی تمامی ارزش‌های مقدس و انسان‌محور می‌دانند. قالب‌ریزی و تولید هویت بر اساس شاخص زبان، خطوط فرهنگی را بین «خود» و «دیگری» ترسیم نموده و بر مبنای این خطوط شکاف و گسل‌های فرهنگی شکل می‌گیرد. در جوامع چند قومی با وجود زبان‌ها و هویت‌های موازی و هم‌وزن، تولید هویت ملی بر اساس شاخص‌های فرهنگی یک قوم خاص، باعث شکل‌گیری یک کلیت فرهنگی متعارض می‌شود که امکان فروپاشی آن محتمل است. در استراتژی همانندسازی بر بنیاد زبان قوم مسلط، زبان کارکرد دوگانه پیدا خواهد کرد؛ در سطح کلان و با حمایت زیرساخت‌های حمایتی قانونی به مثابه امری هویت‌ساز در سطحی کلان (ملی) عمل کرده و در سوی دیگر از هویت‌های موازی موجود هویت‌زدایی کرده و زمینه استحاله‌ی هویتی را فراهم می‌کند.

اولویت بخشی به یک زبان خاص در گفتمان ناسیونالیسم تک‌ساحتی را می‌توان به عنوان خشونت نمادین تعبیر کرد. خشونت نمادین بیانگر درونی کردن نظام سلطه

است. هرچند ممکن است افراد سلطه‌پذیر از مکانیسم و چگونگی اعمال این نوع خشونت آگاهی نداشته باشند، با این حال عملاً بر زندگی آنها تأثیر گذاشته و خود آنها نیز عامل پیش‌برنده‌ی آن تلقی می‌شوند. این نوع خشونت بر مبنای دیدگاه «بوردیو»، حاصل همکاری و تعامل مشترک عاملان و پذیرندگان خشونت است. عملیاتی کردن خشونت با توجه به اتکا به ساحت فرهنگ، امری طولانی و زمان‌بر خواهد بود. طولانی شدن فرایند اعمال سلطه‌ی و تدریجی بودن آن این امر را به کنشگران تحت سلطه‌ی لقاء می‌کند که تغییرات صورت گرفته امری بدیهی و طبیعی تلقی شده و هیچ‌گونه اراده و مهندسی سیستماتیک در ورای آن وجود ندارد. این نوع خشونت به تولید «انتظارات جمعی درونی‌شده» می‌انجامد که کنشگران تحت سلطه‌ی عناصر فرهنگی ناهم‌ساز با فرهنگ خودی، در یک حالت انفعالی قرار می‌دهد که باید وضعیت موجود را بپذیرند. برخی معتقدند نظام‌های نوین بدون درنظر گرفتن نوع و قالب خاصشان، دارای ماهیت مشترک سرکوبگرانه بر کنشگران بوده و عاملیت کنشگران را محو می‌کنند، از دیدگاه آنها، «جهان نوین به آخرین مرحله تسلط بر افراد رسیده است. در واقع، نظارت بر افراد چندان کامل شده است که دیگر نیازی به عمل عمدی رهبران نیست. این نظارت در همه ابعاد جهان فرهنگی نفوذ کرده و از آن مهمتر، ملکه ذهن کنشگران گشته است. از آنجا که تصور می‌شود تسلط زبانی به شخص نمی‌رساند و او را از خود بیگانه نمی‌سازد، غالباً چنین می‌نماید جهان همان است که باید باشد. دیگر برای کنشگران روشن نیست که جهان به چه چیزی باید شبیه باشد.» (ریترز، ۱۳۸۳: ۲۰۶)

با این وصف، کنشگران هویت‌های موازی و فرودست بخشی از کارگزاری استحاله‌ی فرهنگی را به عهده گرفته و جهان دلخواه سرکوبگر را با مشارکت خودشان خواهند

ساخت. آنها دچار «درماندگی آموخته شده‌ی» فرهنگی شده و عملاً به تحقیر زبان و هویت پرداخته و با افتخار کسوت هویت فرادست را به تن می‌کنند. در سوی دیگر، استراتژیست‌های فرهنگ مسلط، با انتساب ویژگی‌های بی‌نظیر به مؤلفه‌های فرهنگی خود و درهم‌آمیزی آن با روایت‌های اسطوره‌ای و تاریخی، به تلطیف و سلطه‌شویی فرهنگی اقدام می‌کنند. هر چند بر اساس نظریه خشونت نمادین، کنشگران هویت‌های فرودست به دلیل نداشتن خودآگاهی هویتی در مقاطعی امکان واکنش و مقاومت را نخواهند داشت، اما، عناصر آگاهی‌بخش (روشنفکران و نخبگان) همواره در تقلا هستند و جنبش رهایی‌بخش با وجود افسردگی و کم فروغ بودن موقت، در لحظات تاریخی شعله‌ور شده و توده‌های فرودست را برای حق‌خواهی به حرکت درخواهد آورد.

کنشگران جهان اجتماعی ایرانی را می‌توان در سه گروه دسته‌بندی کرد؛ ساختار قدرت، کنشگران جهان مسلط، کنشگران متعلق به فرهنگ و هویت‌های موازی. چنین تصور می‌شود که در سطح خرد، کنشگران هویت مسلط با کنشگران هویت‌های موازی تعامل مسالمت‌آمیز داشته و به دموکراسی هویتی پایبند هستند. اما، در سوی مقابل، برخی از نخبگان متعلق به هویت‌های موازی این رویکرد را به چالش کشیده و معتقد هستند که کنشگران هویت مسلط، کارگزاران اعمال سلطه و خشونت نمادین در جهان واقعی می‌باشند. به عبارتی دیگر آنها، از افشای نیات فرادستی هویتی در مجادلات هویتی ابایی نداشته و هیچ گونه تنوع و دموکراسی هویتی را بر نمی‌تابند. در نوشتار پیش رو (بر اساس داده‌های یک کار کیفی) بر آن هستیم به واکاوی رویکرد دانشجویان فارس زبان علوم انسانی چند دانشگاه ایران در مورد هژمونی زبان فارسی و تقابل آن با زبان و هویت قومیت‌های ایرانی (هویت‌های موازی) بپردازیم و به این سؤالات

پاسخ دهیم:

۱ آیا بین رویکرد رسمی نظام سیاسی ایران در تعامل با هویت‌های موازی ایرانی و رویکرد دانشجویان تفاوت وجود دارد؟

۲ دانشجویان متعلق به هویت مسلط تا چه حد در معرض دانش تخصصی و پارادایم‌ها و گفتمان‌های نوبی علوم انسانی قرار گرفته و پتانسیل تولید دموکراسی هویتی را دارند؟

۳ زیست جهان دانشگاهی و همجواری این دانشجویان با زبان و هویت‌های موازی چه تأثیری بر نحوه بازنمایی زبان و هویت «دیگری» دارد؟

نادموکراسی هویتی و زبان فارسی

هویت نقش «معناسازی» را چه در سطح فردی و چه سطح اجتماعی بر عهده دارد. به این تعبیر هویت مفهومی است که دنیای درونی یا شخصی را با فضای جمعی اشکال فرهنگی و روابط اجتماعی ترکیب می‌کند. هویت‌ها معناهای کلیدی هستند که ذهنیت افراد را شکل می‌دهند و مردم به واسطه آنها نسبت به رویدادها و تحولات زندگی خود حساس می‌شوند. بنابراین، هویت مربوط به ذهنیت مشابهی است که با فرد دیگری دارد. به قول استوارت هال هویت مربوط به افرادی است که مشابه هم حرف می‌زنند و فکر می‌کنند و از احساسات مشابهی برخوردارند. مانوئل کاستلز نیز هویت را همچون فرایند ساخته شدن معنا بر پایه یک ویژگی فرهنگی یا یک دسته ویژگی‌های فرهنگی که بر دیگر منابع برتری دارند، تعریف می‌کند. به نظر او همانگونه که نقش‌ها کارویژه‌ها را سازمان می‌دهند، هویت‌ها هم معنا را سازمان می‌دهند. (لطف‌آبادی، ۱۳۹۲)

تعاریف متعددی از دموکراسی و شاخصه‌های آن در ادبیات علوم سیاسی وجود دارد. مشارکت و رقابت سیاسی فراگیر، سازوکارهای کنترل و نظارت، مشروعیت سیاسی و آزادی‌های مدنی و سیاسی از

شاخصه‌ها بنیادی دموکراسی محسوب می‌شود. بین ساخت دولت و شرایط سیاسی و اجتماعی رابطه دیالکتیک وجود دارد. دولت را می‌توان مهمترین ابزار در تنظیم امر سیاسی تلقی کرد. در واقع دولت‌ها و ساخت قدرت از بستر عمومی جامعه نشأت گرفته و بعد از شکل‌گیری توانایی تولید یک نظام دموکراتیک را داشته و یا ممکن است کارگزار نوعی سیستم بسته و توتالیتر باشد. در خصوص ساخت حاکمیتی ایران باید گفت «بر خلاف اروپا، دولت در ایران پایه در هیچگونه قانون، قرارداد یا عرف و سنت پابرجا و تضمین‌شده‌ای نداشت که اعمال قدرت را هم محدود و هم مشروع سازد. این بدان معنی است از یک سو، هر کس موفق به حفظ یا تصاحب قدرت می‌گشت «مشروع» شناخته می‌شد و از سوی دیگر، آنچه اعمال قدرت را محدود می‌ساخت تنها گستره و میزان خود قدرت بود. (کانوزیان، ۱۳۹۱: ۱۹۲)

گفتمان ناسیونالیسم تک‌ساحتی کهن‌گرا در تقابل گفتمان ناسیونالیسم مدنی (دموکراتیک) و برساخته‌گرا قرار دارد. این نوع ناسیونالیسم به هیچ وجه رویه‌ی دموکراتیک نداشته و با استفاده از مبانی نظری و استراتژی‌های مختلف اجرایی در صدد محو تفاوت‌های فرهنگی و خدمت به نظام توتالیتر است. در این پارادایم کنشگران هویت‌های خارج از قدرت هیچ نقشی در تولید هویت مشترک نداشته و صرفاً باید پذیرای هویت مسلط یک قوم خاص باشند. ناسیونالیسم تک‌ساحتی در پارادایم مکتب کهن‌گرایی جای می‌گیرد. طرفداران مکتب کهن‌گرایی دو ادعای اساسی دارند: اول این که ملت‌ها و ناسیونالیسم پدیده‌های کهن هستند و دوم این که طبیعی و بنابراین جهان‌شمول‌اند. کسانی که بر جنبه‌های کهن قومیت تأکید می‌ورزند، به وجود نوعی ارتباط میان قومیت و خویشاوندی و نیز روابط قومی-عاطفی میان مردمی که اجداد مشترک و گاه

سرنوشت مشترک این‌جهانی برای خود تصور می‌کنند، اعتقاد دارند» (احمدی، ۱۳۷۹: ۱۴۳). انقلاب مشروطه اولین رویداد سیاسی برای تحدید قدرت دیکتاتور و مقید کردن آن به قانون بود. علیرغم اهداف غایی روشنفکری انقلاب مشروطه که آن را پایان استبداد تلقی می‌کرد، می‌توان آن را آغاز شکل‌گیری دولت مطلقه مدرن دانست. اهداف غایی انقلاب نظیر حاکمیت قانون، و رقابت و مشارکت سیاسی با تکوین دولت مطلقه به سرانجام نرسید. (بشیریه، ۱۳۸۷) با این حال، انقلاب مشروطه را باید سرآغاز شکل‌گیری ناسیونالیسم ایرانی تک‌ساحتی در کسوت «فارسی‌ت» دانست. گفتمان ناسیونالیسم تک‌ساحتی تنوع هویتی- فرهنگی را به رسمیت نمی‌شناسد و رویکرد تهاجمی به «دیگری»های پیرامون خود دارد. این گفتمان به طور مداوم در پی تولید ساختار مسلط و نامنعطف هویتی خود است. عمومیت بخشیدن به پارامترها و عناصر هویت قوم فرادست به عنوان هویت ملی در میان دارندگان هویت‌های موازی و متمایز، موجبات کشمکش را در میدان‌های مختلف هم‌کنشی فراهم می‌کند. هر چند این کشمکش‌ها ممکن است در کوتاه‌مدت تا حدودی نامحسوس باشد، با این حال در درازمدت و با دخالت نخبگان هویت‌های موازی، نوعی خودآگاهی هویتی شکل خواهد گرفت که سیستم قدرت را با مخاطره فروپاشی و تمرکززدایی مواجه خواهد ساخت. این فرایند همه شهروندان یک جامعه را به تبعیت از هویت قوم فرادست فرا می‌خواند. ناسیونالیسم تک‌ساحتی، دارندگان هویت مسلط را در جایگاه برتر قرار داده و به جای تقویت مناسبات اجتماعی و همبستگی میان گروه‌های مختلف قومی به جداسازی دامن می‌زند. در گفتگوی خود با دانشجویان فارسی‌زبان در خصوص سروری و سیادت قوم مسلط و گفتمان تک‌ساحتی به عمق نفوذ این رویکرد در

میان‌ذهنیت آنها پی بردم. یکی از دانشجویان رشته تاریخ در همین خصوص معتقد است: «استیلای قومی باعث تداوم تاریخی یک جامعه می‌شود. در منطقه خاورمیانه زیستن نیاز به نوعی همبستگی در قالب یک هویت واحد را به یک ضرورت سیاسی و حتمی بدل کرده است. عناصر ماندگار فرهنگی یک قوم نظیر زبان توانایی سروری و سیادت به یک قوم می‌دهد. زبان فارسی این توانایی را دارد که حلقه اتصال قومیت‌های مختلف در پهنه‌ی جغرافیایی ایران باشد. این زبان خاصیت زایش و تولید را داشته و خط تداوم تاریخی ایران است. زبان فارسی یک زبان تمام عیار است. همه‌ی قابلیت‌های یک زبان پویا را دارد.» یکی دیگر از دانشجویان که در رشته جامعه‌شناسی تحصیل می‌کند، در همین خصوص چنین اظهار نظر می‌کند: «این درست است که ما در عصر مدرن زیست می‌کنیم و گفتمان‌های فکری متعددی در عرصه علوم انسانی و اجتماعی ظهور یافته‌اند. با این حال بخش عمده‌ای از این افکار و نظریات مصرف داخلی برای غربیان داشته و آنها هم همواره بر محورهای عینی نظیر زبان و اسطوره‌های تاریخی دولت-ملت‌های خود را ساخته‌اند. من معتقدم یگانه‌عامل هویت‌ساز عینی در ساحت سیاسی اجتماعی ایران زبان فارسی است و زبان دیگر اقوام این قابلیت را نداشته و در گذر زمان لاجرم به فراموشی سپرده خواهند شد.» یکی دیگر از دانشجویان که در رشته تاریخ تحصیل می‌کند در خصوص فرادستی و قابلیت‌های ویژه زبان فارسی چنین اظهار نظر می‌کند: «ببینید، در دوره‌های مختلف تاریخی تا دوره‌های نزدیکتر و دوره‌ی معاصر، زبان فارسی همیشه زبان کتابت و دیوان و بروکراسی بوده، حتی در دوره استیلای حاکمان ترک‌زبان هم این زبان فارسی بوده که زبان رسمی دربار و مکاتبات دربار بوده است. درواقع این خود زبان فارسی بوده که

خودش را تحمیل کرده و هژمونی آن در درون خودش یا در ذات خود زبان است. حتی زمانی که خود حاکمان هم فارس زبان نبوده این ساخت قدرت بوده که برای تداوم خودش به این زبان نیاز داشته است. شعرا و نویسندگان هم تولیداتشان به همین زبان بوده. زبانی که این چنین از دالان‌های تاریخی به سلامت گذر کرده مستحق تولید هویت و فرادستی است.» در جوامع چند قومی «تک‌هویت» هویت مسلط با بهره‌گیری از فرهنگ پذیری یک طرفه به استحاله فرهنگی قومیت‌ها در قالب هویت ملی می‌پردازد. در صورتی که گروه‌های قومی اقلیت به مقاومت فرهنگی یا سیاسی دست بزنند و در مقابل «ادغام» و استحاله واکنش نشان دهند، با انگاره‌ی «قوم‌گرایی» به شدت سرکوب خواهند شد. در اینجا با نوعی دوگانه‌انگاری پارادوکسیکال در مورد مفهوم «قوم‌گرایی» مواجه هستیم. از یک سو قوم مسلط با بهره‌گیری از ساختار قدرت عناصر قومی- هویتی خود را بر سایر اقوام ایرانی تحمیل کرده و عملاً با رویه‌ی «قوم‌گرایی رادیکال» سایر هویت‌ها را به عقب رانده و چه بسا نابود خواهد کرد. دولت‌های مرکزی ایران به تناسب ساختار ذهنی و ایدئولوژیک، همواره قالب قومی داشته و هرگز رویکرد دموکراتیک به مقوله هویت نداشته‌اند. از آنجائیکه دولت‌های مرکزی ایران همیشه در قالب اهداف و منافع قومی و یا به اصطلاح «دولت قومی» عمل می‌نمایند، همیشه سویه دیگر تحمیل و سلطه یعنی واکنش و مقاومت شکل خواهد گرفت. در سوی دیگر واکنش «مقاومت» در مقابله با استحاله با برچسب «قومیت‌گرایی» و انکار به عقب رانده می‌شود. یکی از دانشجویان حاضر در فوکوس گروپ در همین خصوص می‌گوید: «برخی از اقوام ایرانی با تأسی از خط نفاق و تبلیغات مسموم برخی از روشنفکران خارج‌نشین و احزاب سیاسی مرتجع‌گرا، سعی دارند گفتمان ناسیونالیستی ایرانی را دچار

گسل کرده و با ایجاد تشکیک همبستگی ملی ایرانی را که در سایه زبان فارسی شکل کرده مغشوش کرده و با حرکت‌های قوم‌گرایانه در راستایی مطامع بیگانگان حرکت می‌کنند.»

سیاست همانندسازی هویتی و نقش زبان فارسی

پارادایم ناسیونالیسم و هویت تک‌ساحتی در عرصه میدانی و عملیاتی از سیاست «هماندسازی» و «درهم‌آمیزی» پیروی می‌کند. در هر دو دوره پهلوی و بعد از انقلاب برای بازتولید انسجام داخلی از سیاست همانندسازی و ذوب کردن قومیت‌های ایرانی استفاده شده است. گفتمان ناسیونالیسم تک‌ساحتی با استفاده از سیاست همانندسازی تلاش می‌کند خطوط متمایز هویت‌سازی و دیگری‌های فرهنگی- هویتی را نابود کند. این سیاست بر آن است یک ساحت منولوگ منسجم فرهنگی، اجتماعی و روانی به منظور ایجاد یک جامعه بدون هویت‌های موازی تولید کند. بنابراین هدف غایی سیاست همانندسازی حذف کامل تنوع فرهنگی/ساختاری در یک جامعه چند قومی است.

« معروفترین نظریه دربارهٔ مشابه‌سازی از جامعه‌شناس آمریکایی میلتون ام. گوردن است که در سال ۱۹۶۴ در کتاب خود تحت عنوان مشابه‌سازی در زندگی آمریکایی منتشر کرد. تحقق این سیاست به دلیل مقاومت اقلیت و گروه میهمان برای حفظ حقوق و فرهنگ خود معمولاً مسالمت‌آمیز نبوده و به روش دموکراتیک انجام نشده است؛ لذا منجر به قوم‌کشی (پاکسازی و معدوم کردن اقلیت) و یا نسل‌کشی (کشتار یک گروه و یا فشار شدید به منظور ایجاد شرایط سخت زندگی برای نسل و اطفال آن گروه) گردیده است. قتل یهودیان و سختگیری بر آنها در زمان هیتلر نازی، اخراج اعراب از فلسطین توسط صهیونیست‌ها، اخراج سرخپوستان از سرزمینشان توسط

آمریکایی‌های سفیدپوست، قتل عام در بوسنی هرزگوین و اخراج اجباری توسط صربها، نمونه‌هایی از عدم تحمل حضور یک جامعه کوچک در کنار جامعه اکثریت است. البته سیاست همانندسازی می‌تواند مسالمت‌آمیز نیز باشد و آن زمانی است که فرهنگ غالب به تدریج در نسل‌های بعدی توسط اقلیت و گروه‌های کوچک کاملاً پذیرفته می‌شود، به طوری که آنها حتی فرهنگ و زبان مادری را نیز فراموش می‌کنند. این نوع همانندسازی یک پروسهٔ طولانی است که چند نسل را دربرمی‌گیرد و تحت شرایطی امکان‌پذیر است. این همان مشابه‌سازی فرهنگی است. در این سیاست، نقش فرهنگ غالب، یعنی فرهنگ مقبول و اکثریت، از طرف گروه‌های کوچک اهمیت می‌یابد.» (نوربخش، ۱۳۸۷)

در گفتگو گروهی با دانشجویان فارس زبان در مورد سیاست همانندسازی سیستم‌های سیاسی معاصر ایران گفتگو کردم. دانشجویان معتقد هستند سیاست همانندسازی در ایران اتفاق افتاده است، با این تفاوت که اقوام ایرانی به فرهنگ و زبان فارسی علاقمند بوده و به شکل دلخواسته آن را پذیرفته و به نسل‌های بعدی خود منتقل کرده‌اند. این روند را می‌توان همان «درونی کردن انتظارات» قوم فرادست و ملکه ذهن شدن سلطه دانست. یکی از دانشجویان فارس زبان که در رشته فلسفه تحصیل می‌کند، در همین خصوص می‌گوید: «زبان فارسی یگانه زبان ایرانی است و بقیه زبان‌های قومی، گویش محسوب شده و اصالت ندارند. همچنین این زبانها به جز زبان بیگانه‌ی ترکی، ریشه در زبان پارسی داشته و اقوام ایرانی به شکل خودخواسته با این زبان تکلم کرده و برای هم‌نوایی ملی و همانندسازی با سایر هموطنان با این زبان تکلم می‌کنند.»

دانشجوی دیگری که در رشته ادبیات تحصیل می‌کند در مورد سیاست همانندسازی چنین اظهار نظر می‌کند: «زبان فارسی با توجه

به غنای ادبی و نحوی، جایگاه ویژه‌ای در بین اقوام ایرانی داشته و به نظر می‌رسد و به عنوان زبان فرهنگ معیار از جذابیت و کششی بالای در بین اقوام برخوردار بوده و مقاومتی در عدم پذیرش آن دیده نمی‌شود. این زبان قابلیت درهم‌آمیزی و شکل‌گیری دولت-ملت خالص ایرانی را دارد.»

دانشجوی فارس زبان تاریخ هم با پذیرش سیاست همانندسازی معتقد است که این سیاست برای تداوم تاریخی ایران بزرگ یک ضرورت حتمی است، وی می‌گوید: «با دو روش می‌توان سیاست همانندسازی را با کمترین هزینه پیش برد؛ اول اینکه باید همانندسازی در سطح اسطوره‌ها صورت گیرد. باید همه اسطوره‌ها را در یک جهت بازتفسیر کرده و آنها را از معانی قومی و خرد تهی ساخت. همانندسازی در سطح اسطوره‌ها و بازتولید نیای مشترک در کسوت فرهنگ معیار (فارس‌یسم)، توانایی تولید مفهوم واقعی دولت- ملت یکدست را دارد.» وی در همین راستا معتقد است: «زبان دومین عنصر هویتی و عینی برای برساخت هویت یکدست است. بر همین اساس باید در تمامی مدارس و منابع نوشتاری از زبان رایج و معیار فارسی استفاده کرده تا انسجام واقعی شکل گیرد. انسجام واقعی تنها به وسیله این دو ابزار شکل می‌گیرد؛ زبان و اسطوره‌های ملی.»

یکی دیگر از دانشجویان که دانشجوی زبان‌شناسی است از دانش حوزه تخصصی خود بهره گرفته و این چنین در مورد سیاست همانندسازی سخن می‌گوید: «گفته می‌شود که بین زبان و تفکر یک رابطه دیالکتیکی وجود دارد. با پذیرش تلویحی این ایده، من معتقدم زبان سهم بیشتری در شکل‌گیری تفکر و ساخت شناختی دارد. زبان فارسی با توجه به غنای محتوایی و نحوی، این قابلیت را دارد در درازمدت و بدون مقاومت، زبان‌های قومی و اقلیت را در خود مستحیل کرده و به

تدریج به عنوان یک زبان معیار ساخت فکری یکدست را ایجاد می‌کند. مفاهیم و واژگان زبان معیار، ذهنیت کنشگران را همدست کرده و سیاست همانندسازی بدون مقاومت شکل خواهد گرفت.»

نوع اظهار نظر دانشجویان با بهره‌گیری از مفاهیم علوم انسانی دقیقاً بازتاب و بازتولید رویه‌ی سیاسی حاکمان سیاسی ایران بوده و در راستای مطلق‌گرایی مدرنیسم ایرانی است. این نوع رویه به شکل اجتناب‌ناپذیری ساحت سیاسی- اجتماعی ایرانی را با نوعی بحران یا هویت مغشوش مواجه می‌کند. تلاش برای عمومیت‌بخشی عناصر هویت مسلط به ویژه زبان فارسی احساس «مقاومت» را در سطوح مختلف شکل خواهد داد. بر خلاف رویکرد دانشجویان در خصوص ایجاد همبستگی ایرانی به وسیله عناصر عینی هویت (زبان فارسی)، این امر جامعه را با اختلال کارکردی مواجهه خواهد کرد. شکل‌گیری هویت مغشوش و چند پاره متعارض، نظام اجتماعی را با چالش دائمی روبرو می‌کند. در این حالت ایجاد تعادل برای نظام سیاسی مروج هویت مسلط امری بس دشوار خواهد بود. دموکراسی هویتی و پذیرش «هویت ترکیبی»، ساحت سیاسی- اجتماعی را در مقابل از هم‌گسیختگی و تقابل قومی ایمن می‌کند. به نظر می‌رسد دموکراسی عام سیاسی، زمینه‌ی دموکراسی هویتی را در پهنه‌ی عمومی جامعه ایجاد می‌کند. در چنین حالتی می‌توان همبستگی و وحدت سیاسی را با تقویت «نهادهای میانجی» و ترویج گفتمان دموکراسی خواهی بوجود آورد. پیش شرط شکل‌گیری هویت ترکیبی (حداقل در حوزه‌های جغرافیای قومی) پذیرش گفتمان ناسیونالیسم مدنی و دموکراسی هویتی است. دموکراسی هویتی بر نوعی همزیستی مسالمت‌آمیز تأکید می‌کند که در آن همه گروه‌های قومی با حفظ عناصر فرهنگی خود و پذیرش هویت دیگری، در یک حالت غیر

تخصصی با هم زندگی می کنند.

آموزش زبان مادری و واگرایی

در بخش دیگری از گفتگوی خود با دانشجویان تلاش می‌کنم با صراحت بیشتری به بحث ادامه داده و دیدگاه آنها را در مورد زبان هویت‌های موازی ایرانی بپرسم. در اینجا این سؤال اساسی را مطرح می‌کنم که «آیا آموزش زبان مادری هویت‌ها و ملیت‌های دیگر ایرانی، به واگرایی و تجزیه کشور و کیان سیاسی ایران می‌انجامد؟» یکی از دانشجویان جامعه‌شناسی با تأکید بر همسان‌سازی هویتی و زبانی می‌گوید: «آموزش به زبان مادری در جامعه چندقومی ایران مسلماً به واگرایی خواهد انجامید. یک جامعه چندقومی و متکثر به یک عامل قوی و انسجام‌بخش نیازمند است. این عامل هویت‌ساز و همچنین تسهیل‌گر ارتباطات و هم‌کنشی همه‌ی ایرانیان زبان فارسی است. زبان فارسی با کمک عامل میانجی یعنی سیستم آموزش متمرکز و سراسری می‌تواند همبستگی ملی را در محدوده‌ی سرزمینی ایران حفظ کند. من به عنوان یک ایرانی نه ضرورتاً یک فارس، روند کنونی را مثبت ارزیابی کرده و آن را برای تداوم حاکمیت فرهنگی- سیاسی ایران ضروری می‌بینم. دانشجوی دیگری در همین راستا می‌گوید: «این مهم نیست که ماهیت حکومت چیست و چه کسانی حکومت می‌کنند. ایران و تداوم تاریخی آن در عصر مدرن بسیار مهم است. از بین همه‌ی مولفه‌های هویتی زبان فارسی از همه‌ی آنها مهم‌تر است و در واقع شالوده و بنیان هویت ایرانی است. پس زبان فارسی باید به رکن اساسی هویت ایرانی بدل شود. امروزه زبان فارسی یک عنصر سیاسی و هویتی است نه صرفاً یک ابزار تعاملی و ارتباطی. بنابراین باید ساختار سیاسی موضوع فراگیری زبان را در قالب‌های متعدد رسانه‌ای و سیستم آموزشی دنبال کند.»

دانشجوی فلسفه در همین خصوص چنین اظهار نظر می‌کند: «زبان واحد ملی و در واقع زبان فارسی باعث می‌شود زیرساخت‌های فرهنگی در بین تمام افراد ایرانی مشترک بوده و این همبستگی درونی در یک کلیت به ظاهر متعارض و تنش‌زا را تقویت می‌کند. از سوی دیگر ساختار سیاسی با وجود زیرساخت فرهنگی- هویتی مشترک با طیب خاطر و آرامش می‌تواند جامعه را اداره کرده و استراتژی‌های خود در عرصه‌های مختلف را اعمال و اجرا بکند. من احساس می‌کنم چندزبانگی و تعدد هویت‌های مختلف و به رسمیت شناختن همه‌ی آنها یک کلیت متعارض را به وجود می‌آورد که هر لحظه امکان واگرایی، تجزیه و فروپاشی وجود دارد. شکاف‌های هویتی در صورتی که در یک سیستم واحد و هم‌نوا قرار نگیرند به طور مداوم امکان تجزیه شدن وجود دارد.»

دانشجوی درس خوانده جامعه‌شناسی و مدافع زبان یگانه و ملی معتقد است: «تک‌زبانی باید شالوده هویت ملی قرار گیرد. اصولاً تنها زبان فارسی است که می‌تواند محل تلاقی و توافق همه‌ی ایرانیان باشد. زبان ابزار تولید اندیشه و ساخت شناختی است. این بدیهی است که تولید هویت ایرانی بر اساس زبان فارسی سایر زبان‌ها و هویت‌ها را به حاشیه می‌راند. با این حال زبان فارسی با تولید ساخت شناختی مشترک باعث می‌شود همبستگی ملی ایجاد شده و زمینه واگرایی از بین برود. یعنی زبان فارسی این قابلیت را دارد کنشگرانی با افکار و خصوصیات مشترک و همبسته تولید کند.»

آموزش به زبان مادری به عنوان یک حق

سازمان یونسکو، از سال ۱۹۹۹ روز ۲۱ فوریه برابر با ۲ اسفند را به نام «روز جهانی زبان مادری» نام‌گذاری کرده تا اهمیت زبان مادری را در امر آموزش و فرهنگ‌پذیری کودکان هر

ملیت و هویت فرهنگی متمایز نشان دهد. نام‌گذاری این روز به عنوان روز جهانی زبان مادری، نوعی به یادآوری این حق به دولت‌ها و حاکمان کشورهای چندفرهنگی است که با گفتمان تک‌ساحتی هویتی و خشونت‌نمادین در راستای امحای هویت‌های موازی در پهنه‌ی جغرافیایی ملی خود تلاش می‌کند. آموزش به زبان مادری حق طبیعی همه‌ی شهروندان هویت‌های فرهنگی است.

در رابطه با حق آموزش به زبان مادری و نقش آموزش و پرورش رسمی کشورها، در بند دوم ماده ۲۶ اعلامیه جهانی حقوق بشر چنین آمده است: «هدف آموزش و پرورش باید شکوفایی همه جانبه شخصیت انسان و تقویت رعایت حقوق بشر و آزادی‌های اساسی باشد. آموزش و پرورش باید به گسترش حسن تفاهم، دگرپذیری و دوستی میان ملت‌ها و تمام گروه‌های نژادی یا دینی و نیز به گسترش فعالیت‌های ملل متحد در راه حفظ صلح یاری رساند.» این موضوع در بند سوم

و مادر در انتخاب نوع آموزش و پرورش برای فرزندان خود، بر دیگران حق تقدم دارند.» نتایج یک تحقیق در مورد آموزش به زبان مادری نشان می‌دهد (محمدی و عسگرخانی، ۱۳۹۹) که «حق آموزش به زبان مادری سبب بالا رفتن نشاط اجتماعی بین دانش آموزان دو زبانه می‌گردد. سهولت یادگیری مطالب به زبان مادری خود از عوامل مهم بالا رفتن اشتیاق برای تحصیل می‌باشد. آموزش به زبان مادری سبب افزایش سازگاری اجتماعی دانش آموزان در مدارس می‌باشد. پیشنهاد می‌گردد آموزش و تدریس در مدارس دو زبانه حداقل در برخی از دروس در کنار زبان ملی، به وسیله زبان مادری نیز انجام گیرد.»

در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران برای اولین بار به زبان فارسی رسمیت داده شده و مجال اندکی برای ظهور و بروز

زبان هویت‌های موازی قایل شده است. بر اساس اصل پانزدهم قانون اساسی ایران «زبان و خط رسمی و مشترک مردم ایران فارسی است. اسناد و مکاتبات و متون رسمی و کتب درسی باید با این زبان و خط باشد ولی استفاده از زبانهای محلی و قومی در مطبوعات و رسانه‌های گروهی و تدریس ادبیات آنها در مدارس، در کنار زبان فارسی آزاد است.» در این قانون صرفاً به تدریس ادبیات سایر زبان‌های ایرانی در کنار زبان فارسی تأکید شده و اصولاً هیچ اشاره‌ای به آموزش به زبان مادری در آن دیده نمی‌شود. همچنین، هیچ الزامی هم بر این امر نشده و مکانیسم اجرایی آن نامشخص است. این اصل در سالهای اخیر به دفعات به عنوان مرجع حق خواهی برای آموزش به زبان مادری یا آموزش زبان مادری از سوی هویت‌های موازی ایرانی مطرح شده است، با این حال هیچ کدام از دولت‌ها وقعی به این درخواست‌ها ننهاده و کماکان اجرایی شدن این اصل ناقص هم در هاله‌ای از ابهام است.

از اعضای فوکس‌گروپ در مورد آموزش زبان به عنوان یک حق سؤال می‌کنم. از آنجائیکه همه‌ی دانشجویان حاضر در این گفت‌وگو درس خوانده‌ی رشته‌های علوم انسانی هستند و با توجه به مبانی نظری و معرفتی این رشته‌ها، لاجرم با نوعی دوگانگی آنها در نظر و عمل مواجه شدیم. از یک سو همه‌ی آنها معتقدند که آموزش به زبان مادری یک حق طبیعی محسوب می‌شود، با این حال وقتی در مورد عملیاتی شدن این حق سخن می‌گوییم خصلت نادموکراتیک به خود گرفته و اجرایی شدن آن را تابع شرایط زمانی و مکانی مناسب می‌دانند. بیشتر دانشجویان معتقدند با توجه به تحولات سیاسی و مخاطرات فرامرزی، مسایلی نظیر آموزش به زبان مادری، یک مسئله کاملاً حاشیه‌ای است و پرداختن به آن باعث هدررفت انرژی و ایجاد شکاف‌های هویتی می‌شود. آنها

معتقدند اجرایی کردن این مسئله در موقعیت کنونی هزینه مادی و سیاسی زیادی بر سیستم تحمیل می‌کند. آنها مستمرا تأکید می‌کنند که همبستگی ملی بر اساس زبان و هویت فارسی در اولویت قرار دارد. به نظر می‌رسد آنها آموزش به زبان مادری صرفا برای «خود» و هویت فرادست یک حق تلقی کرده و در یک حالت کمیک و طنزآلود، پیوستن سایر «دیگری»ها را به هویت مسلط، یک حق طبیعی برای سایر هویت‌های موازی می‌دانند.

آشنایی با زبان و ادبیات هویت‌های موازی

برای سنجش نسبی‌اندیشی دانشجویان و مواجهه عینی با عناصر هویت‌بخش اقوام ایرانی، با دانشجویان حاضر در فوکس‌گروپ در مورد میزان آشنایی آنها با زبان و ادبیات سایر «دیگری»های (هویت‌های موازی ایرانی) آنها بحث و گفتگو می‌کنیم. اکثریت افراد حاضر در گروه آشنایی ناچیزی با زبان و ادبیات سایر هویت‌های موازی ایرانی دارند. از دانشجویان در خصوص همجواری آنها با دانشجویان غیر فارسی زبان سؤال کردم و اینکه جهان زیست مشترک تا چه حد بر رویکرد آنها تأثیر گذاشته است؟ بیشتر آنها ارتباطات دانشجویی در دانشکده و کلاس‌های درس یا خوابگاه دانشجویی را یک ارتباط صرفا دانشجویی تلقی کرده و در سخنانشان نشانی از هم‌کنشی مؤثر دیده نمی‌شد. هم‌کنشی که هرگز منجر به نسبی‌اندیشی فرهنگی و القای دموکراسی هویتی نشده بود. برخی آنها معتقدند ضرورتی برای انجام این کار نمی‌بینند. از دانشجویان در مورد شاهکارهای ادبی کردها سؤال می‌کنم؛ پاسخ‌هایشان در خورتأمل است. یکی از آنها می‌گوید: «هیچ اطلاعی از آثار مکتوب اقوام ایرانی ندارم و اصولا فکر می‌کردم اصلا هیچ اثر مکتوبی نداشته باشن چه برسه به اینکه عنوان شاهکار را هم یدک بکشن؟» دوباره در جریان گفتگو

مداخله کرده و به آنها می‌گویم که برخی از ادبای غربی اثر «هم و زین» احمد خانی را با اثر هملت شکسپیر مقایسه کرده‌اند. واکنش صوری و غیر کلامی آنها حکایت از تعجب و بی‌خبری محض است. سیادت و سروری هویتی-زبانی فارسی در اعماق وجودشان ریشه دوانده و خودمحوری آنها در حدی است که این گستره جغرافیایی را تنها متعلق به خود و زبان خودشان می‌دانند. دانشجویان فارسی زبان بیشتر دانشگاه‌های ایران تمایلی به یادگیری زبان هویت‌های موازی نداشته و کمتر مشاهده شده که به عنوان زبان دوم یک قومیت همجوار به یادگیری آن اقدام کنند. در حالیکه این رویه در بین سایر اقوام ایرانی دیده نشده و اقوام همجوار اغلب با وجود زبان میانجی فارسی برای انجام امورات ارتباطی، زبان همدیگر را هم‌تراز با زبان مادری خود یاد می‌گیرند. در استان ارومیه و در نواحی دو زبانه این امر به وضوح دیده می‌شود. یادگیری زبان یکدیگر در این مناطق باعث توسعه روابط مسالمت‌آمیز بین آنها شده است. بیشتر دانشجویان حاضر در گفتگو معتقدند زبان و ادبیات اقوام به لحاظ کمی و کیفی در حدی نیست که جذابیت برای آنها داشته باشد. آنها تأکید می‌کنند که جهان اجتماعی اقوام ایرانی به دلیل درونی کردن «انتظارات قوم مسلط» قابلیت تولید متون ادبی غنی را نداشته و آنها به طور مستمر خود را با عناصر هویتی فرهنگی قوم مسلط بازنمایی می‌کنند. از دانشجویان سؤال می‌کنم آیا تقویت زبان و ادبیات اقوام ایرانی به ویژه زبان‌هایی که با زبان فارسی ریشه‌ی مشترک دارند، باعث تقویت زبان و ادبیات فارسی نمی‌شود؟ بیشتر آنها معتقدند توان و قوت یک زبان متأثر از فرایند آموزش است و با توجه به اینکه از بدو شکل‌گیری نظام آموزش و پرورش رسمی و فراگیر زبان اقوام ایرانی جایگاهی در فرایند آموزش نداشته بنابراین سهمی هم در تقویت

یا غنای آن نخواهد داشت. همچنین آنها معتقدند رسمی شدن زبان فارسی با توجه به گستردگی گویش‌های مختلف قومی و حتی درون قومی زبان فارسی، یک تصمیم منطقی و معقول به نظر می‌رسد. زبانی که هم پیشینه تاریخی، هم غنای محتوای و هم گویشوران بیشتری در پهنه جغرافیایی ایران دارد.

نتیجه‌گیری

در این نوشتار بر آن بودم تا رویکرد دانشجویان را نسبت به زبان فارسی و زبان هویت‌های موازی واکاوی کرده و نسبت آن را با گفتمان غالب هویتی ساختار قدرت (حاکمیت) ارزیابی کنم. بر آن بودم که شکاف یا همبستگی رویکرد آنها را در قیاس با گفتمان رسمی بسنجم. فرضیه یا سوال اساسی من این بود که دانشجویان با توجه به فضای شناختی علمی و زیست جهان آنها (همجواری با دانشجویان غیر فارس)، رویکردی دموکراتیک در عرصه فرهنگی نسبت به هویت و زبان هویت‌های موازی ایرانی دارند. یافته‌های حاصل از گفتگوها نشان می‌دهد که هم‌نوایی کامل بین رویکرد دانشجویان با گفتمان تک‌ساختی هویتی نظام سیاسی وجود دارد. آنها معتقدند که زبان فارسی عامل تداوم ایرانیت و هویت ایرانی در جهان مدرن است. بر همین اساس باید برای ایجاد همبستگی در پهنه جغرافیایی ایران بیش از هر عنصر هویتی بر زبان فارسی تأکید کرد. آنها علیرغم پذیرش نسبی حق آموزش زبان مادری نه آموزش به زبان مادری، معتقد هستند با توجه به «موقعیت بحران» در پیرامون مرزهای ایران، باید جهت مقابله با این وضعیت از تعارضات درونی کاست و هویت «همسان» ضامن مقابله با وضعیت بحران است. دیدگاه دانشجویان نشان می‌دهد که ناسیونالیسم تک‌ساختی به مدد سیستم آموزش رسمی و با حمایت ساخت قدرت، به ملکه ذهن دانشجویان فارس زبان تبدیل شده و از افشای

رویکرد رادیکال و فرادستانه‌ی خود هیچ ابایی نداشته و ذهنیت روشنفکرانه‌ی آنها تنها مصرف درون‌قومی دارد. بدین ترتیب باید گفت گفتمان ناسیونالیسم تک‌ساختی در چهارچوب خشونت نمادین با میانجیگری نهادهای وابسته (آموزش و رسانه) به تحمیل زبان، معانی و نظام نمادین خود بر سایر هویت‌های موازی ایرانی پرداخته و کنشگران متعلق به قوم مسلط (در اینجا دانشجویان فارس زبان) نیز این روند را منطقی، معقول و ضروری می‌دانند. در گفتگوهای صورت گرفته در محورهای مختلف، انعکاس این رویه رسمی را به وضوح مشاهده کردم. از قشر فرهیخته و درس خوانده جامعه مسلط انتظار می‌رود با درک تفاوت‌های فرهنگی و جهانی شدن دموکراسی، در جهت دموکراسی هویتی و زندگی مسالمت‌آمیز گام برداشته و همبستگی ملی را نه بر اساس نفی «دیگری»، بلکه بر اساس پذیرش و ترویج گفتمان ناسیونالیسم مدنی تفسیر کرده و در جهان عینی نمایش دهند. نمایش خشونت نمادین، حمایت از سیاست ذوب و همانندی، نه تنها ضامن همبستگی ملی خیالی نیست چه بسا سرآغاز جنبش‌های هویت‌خواه بوده و چالش‌های جدی به همراه خواهد داشت. در پایان باید گفت قوم‌مداری قوم مسلط و خشونت نمادین سیستم هرگز توان ذوب و امحای هویت‌های موازی ایرانی را ندارد. «اقوام ایرانی (به ویژه قوم مسلط) برای این که بتوانند به طور مسالمت آمیز با یکدیگر و در کنار همدیگر زندگی کنند باید از قوم‌مداری و گرایش‌ات تعصب‌آمیز قومی دوری گزیده و به سمت نسبی‌گرایی فرهنگی میل کنند یعنی باید هویت‌های فرهنگی و قومی یکدیگر و تفاوت‌های آنها را پذیرفته و سعی در شناخت وجوه اشتراک و افتراق فرهنگ خود با اقوام دیگر برآیند و به وجوه افتراق و ویژگی‌های خاص هر قوم در جهت رشد روابط بین فرهنگی و بین قومی احترام بگذارند (ازکیا، ۱۳۷۴).